



فهرست

موضوع: فقه روابط اجتماعی/عدالت	۲
پیشگفتار	۲
مرور مباحث گذشته	۲
اعتبار تحقیقات علمی در علوم انسانی	۲
نقش علوم در تمدن جدید غرب	۲
خلاصه مطلب	۴
مقام دوم	۴
مبنا در علوم پایه و علوم انسانی	۵
جمع‌بندی سخن	۶
تکرار مطلب	۷
تفاوت مقام اول با مقام دوم و سوم	۸
بحث دوم	۸
جمع‌بندی بحث	۹



موضوع: فقه روابط اجتماعی/عدالت

پیشگفتار

مرور مباحث گذشته

در سلسله مباحث طولانی و مستمری که داشتیم به مباحث حسن و قبح و قاعده ملازمه پرداختیم و نقاط و نکات مهمی در این سلسله مباحث بیان شد.

هنوز وارد یک بحث فقهی به آن معنا که باید به آن برسیم نشده‌ایم.

این سلسله مباحث در چند محور اساسی بود که پشت سر گذاشتیم.

یک مطلب دیگری که در آینده مباحث فقهی مربوط به عدل و ظلم و موضوعاتی از این قبیل ارتباط دارد و در جاهای دیگر هم اثرگذار است و اشاراتی در جاهای مختلف به آن داشته‌ایم اما طرح آن شاید لازم باشد این است که سابق هم این موضوعی که عرض خواهم کرد در بعضی از سخنرانی‌ها یا گفته‌های درسی مورد اشاره قرار داده بودیم و الان می‌خواهیم یک بازخوانی از آن در مبحث جدید داشته باشیم.

اعتبار تحقیقات علمی در علوم انسانی

پس این یک سرفصل جدیدی است غیر از بحث حسن و قبح و نظریاتی که در پایه و اساس حسن و قبح بود و ملاحظه کردیم و غیر از مباحث مربوط به ملازمه و فروع مرتبط با آن‌ها، یک مطلب دیگری است.

آن مطلب این است که تحقیقات علمی و پژوهش‌ها و نتایج تحقیقات علمی که در علوم مختلف تجربی انجام می‌شود و به خصوص در حوزه علوم انسانی انجام می‌شود و از آن‌ها یک نتایجی هم گرفته می‌شود، اینها چقدر اعتبار و ارزش دارد؟ این از سؤالات اساسی است که وجود دارد.

در دنیای امروز گرچه وقتی که سخن از علم به میان می‌آورند، به ویژه با نگاه‌های پوزیتیویستی یا نزدیک به پوزیتیویستی می‌گویند علم توصیف یک واقعیت می‌کند حتی آن‌ها که افراط در این روش‌های پوزیتیویستی داشتند در علوم انسانی هم همین‌طور است، می‌گویند توصیفی می‌کند و هست و نیست‌ها و واقعیت‌ها را بیان می‌کند.

اما در عین حال هیچ تردیدی نباید داشت که این بیان هست‌ها و واقعیت‌ها در علوم مختلف پایه تا مهندسی تا پزشکی و به ویژه در علوم انسانی و اجتماعی، مبدأ استنتاجات بایدها و نبایدها قرار گرفته است، حالا یا خیلی شفاف و منطقی این را می‌گویند یا اگر شفاف و منطقی نگویند، عملاً به این سمت حرکت شده است.

و اینکه ما می‌گوییم علوم انسانی نرم‌افزار اداره جامعه است، علت این است، یعنی یک پلی به این تحقیقات و کشفیات و توصیه‌ها و دستورها.

نقش علوم در تمدن جدید غرب

تمدن جدید غربی بر اساس پایه‌هایی است که یکی از آن‌ها همین استنتاجات باید و نبایندی از این تطورات علمی و آراء و انظار و نظریاتی است که از علوم پایه می‌گیرد تا به علوم اجتماعی و انسانی می‌رسد.



این واقعیتی است که وجود دارد شاید در همه تمدن‌ها این بوده است ولی این در تمدن غربی و دنیای جدید این یک سنت خیلی جالفاخته‌ای است، همان طور که اشاره شد (و تا اینجا حرف درستی است) می‌گویند علم می‌گوید واقعیت این است، با همه آن قیودی که برای آن واقعیت و نظریه وجود دارد. وقتی که فقر بیاید، این نتایج اجتماعی هم مترتب می‌شود، فقر که آمد این آسیب‌های اجتماعی هم می‌آید یا آن آسیب‌های روان‌شناختی هم می‌آید.

این تبیین یک پدیده واقعی است، یک علیت و معلولیت، علت و معلول و روابط و پیوندهای واقعی است که علم آن را کشف می‌کند.

نمی‌خواهیم وارد فلسفه علم بشویم که آن مکاتب و نظریاتی که در فلسفه علم هست که علم چه می‌کند، نمی‌خواهیم ریز وارد آن‌ها بشویم. ما مفروض می‌گیریم که یک جوری واقعیت را نشان می‌دهد، همه این را نمی‌پذیرند. مفروض می‌گیریم این زنجیره علوم یک روابط واقعی را نشان می‌دهد، حالا این روابط به نحو علی و معلولی است؟ تلازم است؟ یا اینکه گفته شود یک نوع تصادفات است، حتی در علیت، خود متکلمین ما علیت را آن جوری نمی‌گویند. حتی ممکن است کسی این جوری بگوید ولی در هر صورت از یک منظر عام، می‌شود گفت علوم چیزی را نشان می‌دهد و یک فی‌الجمله کشفی در آن هست، از یک علیت، معلولیت، تلازم، رابطه، پیوند، ترتب، ولو اینکه ترتب تصادفی نسبتاً مستمر است. چنین چیزی را نشان می‌دهد.

مثلاً گسست‌های اجتماعی، یک بحث جامعه‌شناسی است، گسل‌ها و گسست‌های اجتماعی، می‌گوید ده نوع گسست و گسل اجتماعی وجود دارد اگر این گسست فعال بشود موجب این به هم ریختگی و آشوب می‌شود یا حکومت را چنین می‌کند. این قواعدی است که در روانشناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، مدیریت کشف می‌شود.

ممکن است در حدود دایره و شرایط و قیود بگوییم اشتباه می‌کند، اگر کامل ببیند این جوری نیست، می‌شود نفی کرد، همه اینها را می‌شود نفی کرد.

تا اینجا با تفاوت نظریاتی که در فلسفه علم هست، از واقع‌نمایی به آن شکل رئالیستی تا ابطال‌گرایی، نگاه پوزیتیویستی، یک طیفی، ده پانزده نظریه در فلسفه علم هست، هم در علوم پایه، هم در علوم فنی، مهندسی، پزشکی و هم در علوم انسانی اجتماعی که آنجا باز فلسفه علوم اجتماعی خیلی حرف وجود دارد که اینها کشف می‌کند، تبیین می‌کند، فقط ابطال است، فقط آن فایده را در نظر می‌گیرد، از این قبیل نظریات. با قطع از نظر از آن‌ها می‌شود گفت بحث زیادی از اینها می‌گوید فی‌الجمله یک چیزی را نشان می‌دهد. به اصطلاح انگلیسی یک فکتی را نشان می‌دهد، یک واقعیتی را نشان می‌دهد.

این یک مسئله است که شالوده این علوم و دانش‌ها، بر اساس تلاشی برای نزدیک شدن به واقع است. اگر بگوییم واقعی هست به همان معنایی که در فلسفه علوم مطرح شده است با طیفی که وجود دارد.

در هر صورت یک جامع انتزاعی که شامل بخش زیادی از اینها می‌شود اینجا وجود دارد که یک نوع تقرب به یک واقعیت فی‌الجمله در نظریات علمی حاصل می‌شود. ولی همه اینها فکت است، واقعیت است. یک عینیتی است که می‌خواهد به آن نزدیک بشود، می‌خواهد آن را کشف بکند، به آن نزدیک بشود. این واقعیت علم است.

ولی علم یک پیوستی دارد که ممکن است بگوییم این یک پیوستی است که واقعیت علمی هم دارد ممکن است بگوییم یک جنبه روان‌شناختی دارد یا بر اغراضی از آن‌ها استفاده می‌کند و آن توصیه‌ها و دستورالعمل‌هایی است که از آن بیرون می‌آید آن باید با چیزهای دیگری ضمیمه بشود، به یک دستورالعمل منجر بشود، مثلاً در گسست‌های اجتماعی که در جامعه‌شناسی بحث می‌شود



یا آسیب‌های اجتماعی که در جامعه‌شناسی، یا در جامعه‌شناسی سیاسی، بحث می‌شود. آسیب‌های اجتماعی؛ طلاق، اعتیاد و امثال اینها، نظریاتی که وجود دارد، تحقیقاتی که انجام می‌شود اینها در اثر چه حاصل می‌شود و تبعات آن چیست؟ هزاران نظریه‌ای که در جامعه‌شناسی، روانشناسی، اقتصاد، مدیریت، سیاست کار می‌شود و نظریه‌سازی می‌شود. این یک گام است. گام بعد این است که این نظریات تبدیل به سیاست و اصل و برنامه می‌شود و سبک زندگی به معنای عام را تولید می‌کند و ساخته می‌شود.

گذر از آن به این سیاست و سبک و امثال اینها یک سؤال جدی است که چگونه می‌توان از آن‌ها به سیاست گذر کرد؟

خلاصه مطلب

پس یکی بحث علم است و علوم و کشف از یک قوانینی، با همه آن طیفی که در نظریات علوم انسانی هست، با تحفظ آن‌ها، ولی در هر حال یک جوری یک واقعیتی را، یک پیوند، یک رابطه‌ای را کشف می‌کند. این یک مقام است. به معنای خیلی عام می‌گوییم مقام اکتشاف. نمی‌خواهم مقام اکتشاف خاص رئالیستی منحصر در بعضی از مکاتب بشود، یک نوعی اکتشاف به معنای خیلی عام انتزاعی. این مقام اول در علم است.

مقام دوم

استنتاجات هدف و سیاست و اصل و روش و برنامه است، این دو مقام است که در مواجهه با علوم وجود دارد. مقام اول اکتشاف است و مقام دوم استنتاج عملی است. این انتقال از این اکتشاف و استنتاج یا از آن هست و واقعیت به این باید، بحث بسیار مهم و کلیدی است که وجود دارد و مبنای شکل‌گیری تمدن جدید غربی با عبور اولی به دومی است. شبیه این را اگر بخواهیم مثال بزنیم و تنظیر بکنیم، بحث علم و فن‌آوری است، شبیه رابطه آنجا است، یک علم است که قوانینی است که فیزیک و شیمی آن را کشف می‌کند. یکی فن‌آوری است که می‌گوید بر اساس آن قوانین موشک می‌سازد، هواپیما می‌سازد، این تبدیل علم به فن‌آوری است. رابطه علم و فن‌آوری است، این تنظیر است که یقرب من وجه و یبعد من وجوه، به رابطه علم و فن‌آوری، علم آن اکتشافات است، فن‌آوری و مهندسی، پزشکی بر اساس یک علوم پایه اینها را تبدیل به یک ابزارها و ادواتی و تجهیزاتی و فن‌آوری‌هایی تبدیل می‌کند که تصرفی در عالم می‌کند و عالم را تغییر می‌دهد. تصرف و تغییر در آن رابطه علوم پایه و علوم کاربردی مثلاً پزشکی و مهندسی، رابطه علوم با فن‌آوری، آنجا معلوم است که اینها دو مقام است یک مقام شناخت است که این انرژی چه تأثیر و چه نقشی دارد، قوانین را می‌شناسد، بعد اینها را تبدیل به فن‌آوری می‌کند. می‌گوید تصرف می‌کنم و کم و زیاد می‌کنم، اینجا سوخت درست می‌کنم و کذا و کذا درست می‌شود این دو چیز است. آن نظریاتی که در فیزیک در حوزه انرژی آمد مبنای فن‌آوری هسته‌ای شد این دو چیز است، آن یک مقام است و این یک مقام دیگری است.

در حوزه بحث ما هم که بحث نرم‌افزاری است، این فن‌آوری‌های نرم است در واقع برنامه است، ما برنامه را می‌نویسیم می‌گوییم راهبرد داریم، سیاست داریم، اصل و روش داریم و نهایتاً به یک برنامه می‌رسیم. این استنتاج می‌کنیم از قواعد و نظریات علمی. می‌گوییم علم این جوری گفته است، گسست‌های اجتماعی این جور پیدا می‌شود و این جور تأثیر می‌گذارد.



ما از آن بهره می‌گیریم می‌گوییم برای اینکه این گسست‌ها را مهار کنیم، باید این کارها را کرد، این کارها را کرد و امثال اینها چیزی است که بر آن مقام اول مترتب می‌شود.

مبنا در علوم پایه و علوم انسانی

تا اینجا یک بحث است که من به این شکل عرض کردم که همان‌طور که علوم پایه مبنایی برای علوم کاربردی می‌شود و برای تولید فن‌آوری‌ها و ایجاد تغییر و تصرف در عالم، همین‌طور در حوزه علوم انسانی و اجتماعی این نظریات می‌تواند مبنایی برای تولید برنامه و روش و اقدام بشود. این واقعیتی است که وجود دارد که در آن بخش تولید فن‌آوری یا مهندسی در آن قسمت حتماً این مبتنی بر شناخت‌هایی است که به دست آمده است یعنی آن قواعد را می‌بیند منتهی وارد عمل می‌شود آن قواعد را به کار می‌گیرید که بتواند به نتیجه برسد.

در علوم انسانی و اجتماعی هم همین‌طور است، قواعد را می‌بیند و بعد برای اینکه تصرف بکند در آن قاعده دخالت می‌کند، در واقع دو مقام است؛ یک مقام کشف و اکتشاف است و یک مقام کاربردی و استنتاج عملی و میدانی است برای ایجاد تغییر و تحول، برای علوم پایه به آن شکل است که منجر به علوم کاربردی می‌شود مثل مهندسی، پزشکی و امثال اینها و فن‌آوری‌هایی که در این علوم کاربردی از آن استفاده می‌شود، انواع تجهیزات و فن‌آوری‌هایی که بر اساس آن علوم تولید شده است و بعد برای ایجاد تغییر به کار گرفته می‌شود. در یک مرض انسان است یا در یک امر نظامی است یا هر جای دیگری.

نظیر این دو مقام در حوزه تصرفات در مسائل اجتماعی و انسانی هم وجود دارد؛ آن دو مقام در تصرفات در عالم تکوین است که فیزیک و شیمی و امثال آنها مبدل به علوم مهندسی و پزشکی به عنوان مثال و بعد هم به فن‌آوری‌هایی که در حوزه‌های مهندسی و پزشکی و معماری و امثال اینها به کار می‌رود، این دو مقامی است که در آن تراز رخ می‌دهد به شکل زنجیره‌وار و ترتب آن خیلی منطقی و طبیعی است برای اینکه آن گفته است این انرژی‌ها این ویژگی‌ها را دارد، آن تصرف می‌کند و آن را کم و زیاد می‌کند یا ابزاری درست می‌کند که بتواند در این انرژی‌ها متمرکز کند یا غنی‌سازی بکند و امثال اینها. آن زنجیره، زنجیره منطقی است که به هم پیوست می‌خورد و جلو می‌آید.

در این مقام اول آنجا یک سؤالات اخلاقی و دینی وجود دارد که چقدر درست است که اقدام بکنی؟ با قطع از درستی؟

۱- مقام کشف واقعیات تکوینی در علوم پایه است

۲- مقام به‌کارگیری آنها برای تغییر و تصرف در عالم است.

این مقام دوم یک مقدار حالت‌های نظری دارد و بخشی از آن تولید فن‌آوری و ابزارسازی است که بتواند بر اساس آن، تغییر را ایجاد بکند.

این در تراز اول علوم پایه مثل فیزیک و شیمی، به علوم کاربردی برسد یعنی مهندسی و پزشکی و فن‌آوری‌هایی که در این حوزه مهندسی و پزشکی به کار می‌رود.

کاملاً آن اقداماتی که در مقام علوم کاربردی و فن‌آوری انجام می‌شود مبتنی بر چیزهای علمی است. این در مقام اول.

شبهه این در بحث‌های علوم انسانی و اجتماعی و علمی که با بشر نه از حیث جسم او بلکه از حیث مسائل غیر جسمی وجود دارد، غیر جسمی به معنای خاص که می‌گوییم می‌خواهیم با همه مبانی هم جور باشد که این‌گونه تعبیر می‌کنیم.



اینجا هم وجود دارد می‌گوید این قواعد بر فرد و جامعه انسانی حاکم است، این گسل‌های اجتماعی نتیجه اینها است و این نتایج را به دنبال می‌آورد و یا این گسل‌های اجتماعی هم همین‌طور، آسیب‌های اجتماعی این‌گونه پیدا می‌شود. این مقام اول در حوزه علوم اجتماعی و انسانی است.

مقام بعد این است که با این شناخت‌هایی که وجود دارد، اگر بخواهید تصرف بکنید و تغییر بکنید این جور می‌شود برای ایجاد تغییر استفاده کرد.

حالا می‌شود یک ابزارهایی هم برای آن ساخت که این فن‌آوری‌های نرم می‌شود. در آن بخش اول فن‌آوری‌های سخت بود اینجا فن‌آوری‌های نرم است.

یک زنجیره‌ای متصور است که از کشف یک قوانین با اختلاف تحلیل‌هایی که در فلسفه علوم گفته شده است شروع می‌شود و به کاربرد و کاربست می‌انجامد و به تولید فن‌آوری که متناسب با آن هست می‌انجامد. این در بحث غیرانسانی، وقتی که انسان می‌خواهد تسخیر بکند و تغییر بدهد، از آن قوانین پایه استفاده می‌کند و خود او هم وارد میدان می‌شود، فن‌آوری تولید می‌کند و شیوه‌ها و روش‌های کاربست اینها را مشخص می‌کند و این تصرفات را در عالم انجام می‌دهد. این در بخش اول، بخش غیرانسانی. در بخش انسانی هم الکلام، الکلام منتهی با تفاوت‌هایی که دارد، اینجا هم علوم انسانی تشخیص می‌دهد می‌فهمد، کشف می‌کند، به اینها علوم پایه انسانی می‌گویند، مثل جامعه‌شناسی و روانشناسی بیشتر این‌طوری است، همان‌ها عمدتاً تبدیل به یک علوم کاربردی می‌شود بیشتر مثل مدیریت، سیاست و تربیت که اینها علوم کاربردی است. از همان قواعد استفاده می‌کند برای ایجاد تغییر، تصرف و احیاناً فن‌آوری‌هایی هم تولید می‌شود که گاهی از همان فن‌آوری‌های سخت در اینجا استفاده می‌شود و گاهی از فن‌آوری‌های نرم در اینجا به وجود می‌آید؛ مثال برای فن‌آوری‌های نرم خود این ابزار و ادوات تبلیغ، ابزار و ادوات هنر، ابزار و ادوات بازی، دنیای وسیع بازی که در دنیای امروز وجود دارد، بر اساس همان شناخت‌هایی که از علوم انسانی پایه و بعد کاربردی گرفته شده است، بعد هم نرم‌افزارهای نرم تولید شده است و ایجاد تغییر می‌کند.

جمع‌بندی سخن

این است که یک زنجیره‌ای از اکتشاف و استنتاجاتی به هدف تغییر و تولید نظریات و فن‌آوری‌هایی به هدف تغییر، این یک زنجیره است.

این زنجیره دو جا پیدا می‌شود؛

۱- در علوم طبیعی و غیرانسانی که این مقامات در آنجا متصور است، کشفیاتی دارد، بعد نظریات ثانوی دارد که علوم کاربردی می‌شود و بعد فن‌آوری‌هایی دارد که مورد استفاده قرار می‌گیرد که این مقامات دوم و سوم برای تغییر است. آن اولی برای شناخت است وقتی یک علم کاربردی می‌آورد، فن‌آوری تولید می‌کند، این برای تغییر است. این زنجیره در غیر علوم انسانی همین زنجیره در علوم انسانی هم هست، آنجا اکتشافات هست، مقام اول است، بعد علوم کاربردی دارد که مقام دوم است و فن‌آوری‌های نرم دارد که این یک مقام است این یک زنجیره می‌شود. این یک بحث کلی که به عنوان مقدمه لازم بود اشاره کنیم. کاملاً توجه دارد ما در هر دو بخش، چه در بخش علوم طبیعی و غیرانسانی که زنجیره آن را بیان کردیم، چه در بخش دوم که علوم انسانی است و آنجا هم زنجیره آن را در این چند مرحله و مقام بیان کردیم، این از لحاظ تحلیل فلسفی به خصوص در حوزه اکتشاف،



نگاه‌ها خیلی متفاوت است و در فلسفه علم حرف‌های خیلی زیادی وجود دارد، بخشی مشترک میان علوم غیرانسانی و علوم انسانی و اجتماعی است و بخشی هم مشترک نیست، لذا فلسفه علوم انسانی یک امور مشترکی با فلسفه علم دارد و یک امور مختصی دارد همان طور که در علم خاص هم می‌آید، فلسفه علم خاص هم تفاوت‌هایی با مثلاً فلسفه علوم انسانی، فلسفه روانشناسی، یا تربیت یا اقتصاد با فلسفه علوم انسانی و فلسفه علوم انسانی با فلسفه علم. این یک تسلسلی دارد که مشترکات و متمایزاتی دارد. منظومه آن این طور است، ما از فلسفه کلی بگذریم، یک فلسفه علم هست، بعد فلسفه خانواده علوم که این هم درجات دارد بعد فلسفه علم خاص است.

این طبقات مباحث فلسفی فلسفه‌های مضاف است، فلسفه مضاف به کلیت علم، به یک خانواده از یک علوم، یا به یک رشته از بخش خاصی. آن تفاوت‌ها وجود دارد ولی علی‌رغم آن تفاوت‌ها در دو بخش انسانی و غیرانسانی، آن زنجیره وجود دارد. مقام اول اکتشاف است، مقام دوم تولید علوم کاربردی است و مقام سوم فن‌آوری‌هایی است که آنجا استفاده می‌شود که در خیلی‌ها این دو و سه به هم گره خورده است.

در مقام دوم و سوم، چه در غیر علوم انسانی و چه در علوم انسانی مفروض این است که بشر می‌خواهد سوار بر کار بشود، عامل تغییر بشود و در عالم طبیعت یا در عالم انسانی تصرفی بکند. این فرق با اول است.

در مقام اول اکتشاف چه در علوم طبیعی و چه در علوم انسانی، بشر در جای منفعل و گیرنده قرار گرفته است. اما در مقام علوم کاربردی و فن‌آوری بشر در مقام تسخیر قرار گرفته است، در مقام تغییر قرار گرفته است و از آن قواعد پایه برای تولید علم کاربردی و فن‌آوری به منظور تغییر استفاده می‌کند. از این جهت است که این علوم کاربردی در غیر علوم انسانی بگیرد در تعریف همه یک تغییر می‌آید، مهندسی، پزشکی، تغییر هست. در علوم کاربردی انسانی، یعنی مدیریت، سیاست و تربیت، تغییر وجود دارد، در تعریف تربیت می‌گفتیم تغییر، جنس تعریف است. تحریک به منظور تغییر جنس تعریف است این جنس در علوم کاربردی همه جا هست. تغییر اختیاری انسان است، انسان در موضع عامل مختار فعال، وارد صحنه تغییر می‌شود همه علوم کاربردی جنس تعریف در آن هست. تحریک به منظور تغییر است، این تحریک میزانی دارد که فصول آن می‌شود و علوم کاربردی را از هم جدا می‌کند.

کما اینکه در علوم اکتشافی پایه چه در غیرانسانی مثل ریاضی و فیزیک و شیمی، چه در علوم انسانی مثل روانشناسی و جامعه‌شناسی که اینها هم علوم انسانی است، جنس آن‌ها فهم و اکتشاف است. باید بفهمد.

انتقال از اکتشاف و فهم به تغییر و تصرف و تسخیر، منطقی است برای اینکه آن تصرف و تغییر همان‌ها را به کار می‌گیرد. آن گفته است که جریان خون در بدن، بدن را زنده نگه می‌دارد و اگر جایی این جریان قطع شود می‌میرد، او می‌گوید من می‌خواهم کاری کنم که این جریان ادامه پیدا بکند، در مریض انسداد قلب شد، با این روش این را باز می‌کنم و آن حیات ادامه پیدا می‌کند. این یک قانون حاکم است، استنتاج علوم کاربردی و فن‌آوری‌های از علوم پایه یک امر منطقی است، در واقع علوم کاربردی و فن‌آوری‌ها بر اساس همان علوم پایه یک قانون را می‌فهمد و اجرا می‌کند. این یک زنجیره و تسلسل منطقی و برهانی است که اینها دارند.

تکرار مطلب

پس مبحث اول این شد؛

۱- تا اینجا دو مقام غیرانسانی و انسانی را گفتیم



۲- و در هر کدام یک زنجیره‌ای از اکتشاف و کاربرد و فن‌آوری وجود دارد.

۳- این ترتب استنتاج کاربردی و فن‌آوری که به منظور تغییر است و تفاوت آن با اکتشاف، همین فصل جنس مؤثر تغییر هست، یک ترتب منطقی است.

خیلی حرف اینجا وجود دارد و این را که من می‌گویم تقریباً یک چیز انتزاعی خیلی کلی است که با اکثر آراء سازگار است و الا در خود اکتشاف در هر کدام در کلی آن خیلی بحث است، تفاوت در علوم انسانی و غیرانسانی آن خیلی بحث است، می‌گوید اکتشاف در علوم انسانی که می‌خواهید انجام بدهید، با آن خیلی فرق دارد و سختی آن بیشتر است.

البته در عین اینکه آن حرف‌ها را قبول داریم، ما رئالیسم هستیم، ما قائل به یک نفس الامر هستیم لذا این پست مدرن و نسبیت‌ها، از یک جهت نظریه ما به پوزیتیویسم نزدیک است، از جهت اینکه به نفس الامر قائل است می‌گوید این یک واقعیت را می‌گوید

تفاوت مقام اول با مقام دوم و سوم

منتهی فرق ما این است که در پوزیتیویسم آن نفس الامر را فقط حسی می‌بیند و الا ما همان روش رئالیسم همان است که الان هم از آن دفاع می‌کنیم و می‌گوییم ما قائل به نفس الامر هستیم و همه نظریات تلاش می‌کند به آن نفس الامر نزدیک بشود، گاهی منطبق می‌شود و گاهی نزدیک می‌شود، دیدگاه ما این است و از این هم دفاع می‌کنیم.

الان اینجا این قدر دقیق نمی‌خواهیم بگوییم که این نظر را مبنا قرار می‌دهیم، این زنجیره در غیر علوم انسانی روشن شد در علوم انسانی هم روشن شد.

تفاوت آن حلقه اول زنجیره با حلقه دو و سه، باز روشن شد

البته تفاوت‌های فراوانی در بین این دو زنجیره در غیر علوم انسانی و علوم انسانی است که آن‌ها هم وجود دارد اما فی‌الجمله واقعیتی وجود دارد. یعنی در عالم واقع، باشیم یا نباشیم، بخواهیم یا نخواهیم، فلان آسیب اجتماعی یک دلایلی دارد فی نفس الامر و نتایجی دارد، ممکن است نظریه ما نتواند کامل آن را کشف بکند.

نظریه واقعی وجود دارد ناظر به نفس الامر و آن ازلی و ابدی است، با شرایط خود، ممکن است بگوییم اقتصاد جامعه اسلامی با غیر اسلامی فرق می‌کند، ولی با قیود خودش ازلی و ابدی است، یعنی انسان‌هایی که فداکاری داشته باشند این قانون حاکم است، هر جای عالم این درجه فداکاری بیاید، اقتصاد یا مدیریت آن این می‌شود و اگر نباشد نیست. قانون مطلق است منتهی مصداق آن ممکن است یک وقتی باشد و یک وقتی نباشد. اینجا خود.

بحث دوم

این است که این داوری که می‌خواهیم بکنیم، بکنیم یا نکنیم، خوب است یا بد است؟! چون در مقام دو و سه که استنتاج علم کاربردی، نظریات کاربردی است و سه که تولید و به‌کارگیری فن‌آوری است، به منظور تغییر، چون می‌گوییم می‌خواهیم تغییر بدهیم اینجا یک سؤال و مقام و مرحله دیگری از بحث مطرح می‌شود که این کار خوب است یا بد است؟ این کار را انجام بدهیم یا ندهیم؟! اینجا است که ممکن است بگوییم واقعیتی هم وجود دارد اما ما نباید این کار را بکنیم. این باید و نباید، کاری است که دیگر از علم استفاده نمی‌شود. پزشکی را انجام بدهیم یا ندهیم؟ ممکن است بگوییم این تغییر را انجام بدهیم خوب است یا خوب



نیست؟ ممکن است بگوییم خوب است چون عمر را بالا می‌برد، ممکن است یک دلایلی بیاوریم و بگوییم خوب نیست. مهندسی بکنیم، این شهرسازی و معماری را به وجود بیاوریم؟ یا نه؟ به کار بگیریم یا نه؟ شبیه‌سازی انسان انجام بدهیم یا ندهیم؟ پیوند اعضا بزنیم یا نزنیم؟ برای حل آسیب‌های اجتماعی این روش‌ها را به کار بگیریم یا نگیریم؟

این یک سؤال و مقام بحث جدیدی است و آن مقام دو و سه که می‌خواهد تغییر بدهد و علم تولید بکند و فن‌آوری ایجاد بکند وقتی می‌خواهد به کار بگیرد یعنی تغییر عملی انجام بدهد حتی راجع به مقدمات که تمهیداتی بکند، برای تغییر این کار درست است یا درست نیست؟! این سؤال، عقلی و شرعی است.

این علم اخلاق و علم فقه است اینجا است که می‌گوییم فقه و اخلاق و حقوق در منظر غیر الهی، همان اخلاق و حقوق معنای سکولاریستی عام آن و در فضای شرعی هم فقه و اخلاق شرعی می‌شود. این تکلیف این را که خوب است انجام بدهم یا خوب نیست را مشخص می‌کند.

این خوب است یا خوب نیست این کار را بکنیم، این از دل این زنجیره و سیر علمی بیرون نمی‌آید. خود این علم است ولی از جنس دیگر، این مستنتج از این نیست، در فیزیک نظریه نسبیت را فهمیدید، بعد این را در علوم کاربردی پزشکی هسته‌ای را کشف کردید، آنجا ابزار را درست کردید و گفتید با این می‌شود تغییر را ایجاد کرد، اینها همه برای این است که می‌شود این کار را کرد، اما این کار انجام بشود یا نشود؟ حسنٌ أو قبیحٌ. این در خود نظریات علمی، نه در علوم طبیعی و نه در علوم انسانی، در نمی‌آید. این هم علم است ولی غیر از آن است، آن یک علم است از آن علم، علم باید و نباید به این معنا بیرون نمی‌آید.

این به دلیل این است که می‌گوییم حقوق، فقه، اخلاق مضاف به همه این علوم کاربردی و فن‌آوری‌ها می‌شود. همه علوم کاربردی یک اخلاق، فقه، حقوق متناسب با خود می‌خواهد که این کار را بکند یا نکند، پیوند بزند یا نزند؟ اگر فقه می‌خواهد بگوید نظریه نسبیت درست نیست، آن ربطی به فقه ندارد، ولی وقتی نظریه نسبیت می‌گوید این جور می‌شود تصرف کرد، ساخت، به کار برد، اینجا فقه می‌گوید لیغیرن خلق الله، می‌گوید اینجا تصرف نکن. علوم غریبه که واقعیت دارد، ولی کاربرد آن‌ها صفر است، طلسمات علم است، فی الجمله واقعیت دارد ولی ممکن است شرع مهر تحریم روی این بزند و بگوید این تغییر و تصرف را انجام ندهد. به بیان دیگر

وقتی که بحث تصرف و تغییر و دخالت اختیاری انسان به عنوان یک عامل مختار به میان می‌آید یک نظام دیگری دارد. همان حسن و قبح است، باید نبایدهایی که عقلی است یا شرعی است، آن باید پای کار بیاید، هیچ وقت این باید و نباید حسن و قبح از آن زنجیره بیرون نمی‌رود.

جمع‌بندی بحث

این است که یک نظام اکتشافی تغییری و کاربردی و فن‌آوری وجود دارد چه در علوم طبیعی، چه در علوم انسانی و یک نظام دآوری خوب و بدی وجود دارد؛ حسن و قبح، این یک چیز دیگری است که این دو به هم ربط ندارد این دومی را از آن نمی‌شود استفاده کرد گرچه بر آن سوار می‌شود و یک ربطه‌ایی دارد.